

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

لوموند دیپلماتیک

## 1848، بهار خلق ها

نوشته Alain GARRIGOU

می 2011

گاه انقلاب نیز مسری است. در یک شهر جرقه ای زده شد: مردم خواهان تغییر رژیم، رو در روی آتش تیر گارد سلطنتی سنگر بندی کردند. مبارزه وسعت یافت و کشور های همسایه و به سرعت حتی تمامی قاره را فراگرفت. سپس مجدداً حکومت های سلطنتی قدرت خود را باز یافتند. چنین بود ماجرای اروپا در سال ۱۸۴۸.

بهار سال ۱۸۴۸، روز ۲۲ فوریه در پاریس شروع شد. هواداران اصلاحات در نحوه شرکت در رای گیری (که خواهان suffrage censitaire بودند، افرادی حق شرکت در آن را دارند که به حد نصاب مالیاتی معینی می رسند - م)، برای سرپیچی از ممنوعیت اجتماعات و انجمن ها که سلطنت ژوئیه (فرمانروایی لویی فیلیپ بین انقلاب ۱۸۳۰ تا جمهوری دوم ۱۸۴۸ - م) برقرار کرده بوداز ماه ژوئیه ۱۸۴۷ کارزار برگزاری جشن های محلی را براه انداختند که به محل ابراز نظر و سخنرانی سیاسی تبدیل شد. یکی از این گردهمایی ها که بنا بود شب ۲۲ فوریه در پاریس بر پا شود ممنوع اعلام شد. برگزار کنندگان روز قبل تصمیم به لغو برنامه گرفتند. اما دیگر برای خبر رسانی دیر شده بود و شرکت کنندگان گردآمدند، گارد بروی آنها آتش گشود و درگیری بر پا شد.

رویداد ها سپس به سرعت پشت سر هم اتفاق افتاد. ۲۳ فوریه اهالی پاریس با فریاد «زنده باد اصلاحات!» و «مرگ بر گیزو!» (رئیس شورای وزرا) به خیابان ها ریختند. بعد از ظهر همان روز لویی فیلیپ استعفاي نخست وزیر را پذیرفت. اما باز هم دیر شده بود: گارد وزارت امور خارجه، که فرانسوا گیزو در آن بسر می برد بر روی جمعیتی که پیروزی خود را جشن گرفته بود آتش گشود. اجساد قربانیان انباشته بر روی گاری ها دور شهر پاریس به نمایش گذاشته شد. فردای آن روز، ۲۴ فوریه، مبارزین در چند نقطه پایتخت به نظامیان حمله کردند و کاخ توپلوری را گرفتند. شاه شکست خورده به خواست مبارزین تسلیم شد. ۲۵ فوریه در سالن سنت ژان شهرداری پاریس، آلفونس دو لامارتین شاعر و عده برگزاری انتخابات را داد: نشانند مردم به جای سلطنت.

انقلاب و سپس استقرار جمهوری در فرانسه، پادشاهی های اروپا را به لرزه در آورد. نظم مستقر شده در سال ۱۸۱۵ در

کنگره وین برای مقابله با انقلاب ها و درگیری ها در اروپا به طرز وخیمی تهدید می شد. نیکلای اول تزار روسیه در پیش بینی درگیری ها مانیفستی تهیه کرد: «برای عدالت الهی و اصول مقدس نظم متکی بر سلطنت های موروثی.»

لامارتین، وزیر امور خارجه جدید که صلح طلب بود و نمی خواست اتحاد مقدس (۱) را احیا کند؛ سریعاً اصول سیاست خارجی جمهوری را تعریف کرد: «اعلام جمهوری در فرانسه مترادف با هیچ گونه عملکرد خصمانه ای نسبت به هیچ شکلی از حکومت در جهان نمی باشد. اشکال گوناگون حکومت ها دارای چندگانگی مشروعی می باشد که مشروعیت آن به میزان مشروعیت وجود تفاوت در روحيات، اوضاع جغرافیایی و رشد معنوی، اخلاقی و مادی خلق هاست.» به این ترتیب وی خود را از انقلابیون سابق مجزا کرد: «لذا، چنانچه در سال ۱۷۹۲ (۲) جنگ الزامی محتوم و ظفرمندانانه بود، این بار جزء اصول جمهوری فرانسه نمی باشد.» ضروری بود که به پادشاهان کشور های همسایه اطمینان داده شود.

هر چند در پایان قرن هجدهم هواداری از انقلاب فرانسه امری استثنایی بود، این بار در سال ۱۸۴۸ جوامع اروپایی نیز دارای مطالبات سیاسی بودند: مردم آزادی بیشتری می خواستند. مفهومی وسیع و چند وجهی که همانقدر میهن پرستی در کشور های اشغال شده را در بر می گرفت - مثل لهستان تکه تکه شده یا ایتالیای شمالی - که مطالبات وحدت طلبانه کشور هایی مثل آلمان و یا خواست استقلال خلق های تحت سلطه - مثل مجارستان تحت قیمومیت اتریش. این امر همچنین بیانگر خواست مردم شهر ها در رابطه با آزادی مطبوعات و قانون اساسی دموکراتیک بود. در این چارچوب، خبر انقلاب در پاریس حکم جرقه را داشت.

روز ۳ مارس لویی کسوت وکیل و خبرنگار در مجلس مجارستان طی سخنرانی ای خواستار برپایی رژیم پارلمانی شد و همراه با جمعی از مبارزین راهی وین گشت. در پایتخت امپراطوری اتریش و مجارستان، شورش روز ۱۲ مارس آغاز گردید. همچون در پاریس، این تظاهرات نیز سرکوب شد و اجساد را در شهر به گردش در آوردند. مبارزه وسعت یافت. فردای آن روز، بنیانگذار کنگره وین، پرنس مترنیخ؛ شبانه مسند خود را ترک کرد. ۱۵ مارس مردم با شادی پذیرای نمایندگان شدند که تحت رهبری کسوت از مجارستان آمده بودند. به پیشواز استقلال، مجارستان برای نخستین بار نخست وزیر انتخاب کرد و کنت باتیانی را بر این مسند نشاند.

در ناحیه لومباردی (شمال ایتالیا) که همه متحداً با اشغال کشور توسط اتریش مخالف بودند، با وقایع پاریس با تناقض برخورد شد. اشراف آن ناحیه میهن پرست بودند اما انقلابی نبودند. خبر جنبش در وین باعث شد که روز ۱۷ مارس در میلان باریکاد (سنگر) بر پا شود. مارشال رادتزکی فرمانده نیرو های اشغالگر به ناحیه پیه مونته عقب نشینی کرد تا تدارک حمله ای را ببیند. پس از پنج روز درگیری اهالی میلان، نیرو های اشغالگر را مجبور به خروج از سرزمینشان کردند.

در برلین، پادشاه فردریک گیوم (ویلهم) چهارم سعی می کرد در مقابل درخواست تشکیل مجلس موسسان وقت بخرد. ماموری به دربار وین گسیل داشت و اعلام کرد که منتظر جلسه حکام در روز ۲۵ مارس در شهر درسدن می باشد. در عین حال نیرو های نظامی را در شهر برلین و دیگر شهر های پروس بسیج کرد. اجتماعات مردمی پراکنده می شد اما روز بعد مجدداً شکل می گرفت. ۱۷ مارس پادشاه پروس خبر انقلاب در وین را دریافت کرد. فردای آن روز آزادی مطبوعات را به رسمیت شناخت و مجلس را گرد آورد. جمعیت زیر پنجره کاخ سلطنتی گرد آمد و پادشاه رنگ پریده مقابل آن ها در بالکن حاضر گشت. صدا ی خشم مردم نگذاشت که فردریک گیوم حتی یک کلمه نیز ادا کند، او کنار رفت و گفته می شود که نجوا می کرد «قدری آرامش! آرامش». نیرو های نظامی آتش گشودند. فراخوان به مبارزه مسلحانه در خیابان های برلین پخش شد. در مقابل وسعت جنبش، فردریک گیوم مجبور گشت امتیازات دیگری به مردم بدهد، از جمله قانون اساسی دموکراتیک. در مونیخ شاه استعفا داد. جنبش به لایپزیک، هانور، ورتمبرگ و دیگر شهر های بزرگ آلمان هم کشید. لهستان چند پاره نیز به حرکت در آمد.

سپس دربار ها سعی کردند مجدداً خود را احیا کنند. برای این که از مردم در امان باشند، پایتخت ها را ترک گفتند، از برلین به پتسدام و از وین به اینسبروک رفتند. به ارتش متکی شدند و به «راه چاره جهانی حکومت نظامی» (متوسل) ۳. (مارشال رادتزکی مجدداً لومباردی را اشغال کرد و مارشال ویندیشگرانتز پراگ و سپس وین را. نیرو های سلطنتی نفرت و خصومت های ملی را نیز دامن زدند، مثلاً در لهستان اقلیت های آلمانی و یهودی را بر علیه مردم لهستان شوراندند. نیرو های کرواسی تحت رهبری ژنرال ژالانیش وارد وین شدند. کارل مارکس روز ۷ نوامبر با تمسخر می نویسد: «آزادی و نظم به سبک

کرواسی پیروز شد و با جنایت، آتش سوزی، تجاوز، غارت و دیگر اعمال زشت غیر قابل توصیف جشن گرفته شد.» (۴) پادشاه ناپل شهر های ناپل و مسین را بمباران کرد. ۵ دسامبر ۱۸۴۸ ژنرال ورنانگ در برلین حکومت نظامی اعلام کرد. شاه مجلس را از هم پاشاند و وعده های خود را زیر پا گذاشت.

سال ۱۸۴۸ در تراژدی و یاس پایان یافت. همه جای اروپا نمایش واحدی اجرا گشته بود: تظاهرات، سرود های انقلابی، شعار های آزادی خواهانه و یا همراه با خشم، طومار، اعلامیه، بحث های خود جوش در محلات ویا پشت باریکاد ها. «باریکاد»، کلمه ای که در سراسر قاره اروپا دهان به دهان گفته شد و نماد جنبش گردید (۵).

در میان مردم انقلابی سال ۱۸۴۸، بورژوازی، پرولتاریا، دانشجویان، مردان، زنان، کودکان شرکت داشتند. آنها تعریف مشترکی از «میهن» و «آزادی»، شعار هایی که در خیابانها سر داده می شد نداشتند. در این «بزم بزرگ رزم» اجتماعی رویاهای تعلق به جمع، برادری و اتحاد تجلی پیدا می کرد. مردم با هم بحث می کردند، یکدیگر را در آغوش می کشیدند، می خندیدند و می گریستند. خطر احساسات را بر می انگیخت. برخی صحنه ها در خاطرات جمعی حک می شد. ماری دو فلاوینی روز دوم جنبش در پاریس را چنین تشریح می کند: «در محله Les Halles، زنان به سربازان خوراکی تعارف می کنند، آنها را در آغوش می گیرند و التماس می کنند که برادرانشان را مورد حمله قرار ندهند، بر روی شوهران و فرزندانانشان آتش نکشایند. باریکاد ها را با خوشحالی بر پا می کنیم، با حالتی یاغیگریانه در بیست قدمی نیرو های انتظامی. بچه ها فریاد می زنند: «اول خبر دهید بعد تیر اندازی!» و سربازان پاسخ می دهند «آسوده باشید فرمان تیراندازی نداده اند!» (۶). اما وقتی دستور رسید، همه سراسیمه بودند: تیراندازی کشته بر جای گذاشت.

حتی مرگ نیز به نمایشی حق طلبانه تبدیل شد. مشروعیت رژیم می که بر مردمی صلح طلب آتش می کشاید چیست؟ کشت های مخوف اجساد در سراسر اروپا براه افتاد همچون آنچه روز ۲۳ فوریه در پاریس رخ داد «در یک گاری که به اسب سفیدی وصل بود و کارگری تسمه دهانه آن را با دستان خالی به جلو می کشید، پنج جسد به طرز مخوفی قرینه وار روی هم گذاشته شده بودند (...). هر چند گاه کارگر دیگری که در پشت گاری نشسته بود یکی از پیکر های بی جان را بغل می کرد و تکان می داد، از بدن بی روح جرقه به هوا پرتاب می شد و کارگر به جمعیت چشم می دوخت و فریاد می زد: «انتقام! انتقام! مردم را سر بریده اند» (۷). روز ۲۲ مارس در برلین مردم اجساد را تا زیر بالکن کاخ پادشاهی آوردند. شاه مجبور شد در مقابل پیکر های بی جان سر تعظیم فرود آرد و ملکه از حال رفت.

پادشاهان و سربازان فکر می کردند قربانی بر جای می گذارند، اما قهرمان می آفریدند. چنین چهره ای از کرامت انسانی قدری بیمار گونه می نماید، اما دموکراسی چه ارزشی داشت اگر انسان ها در راهش جان نباخته بودند؟

۱ - اتحاد مقدس در کنگره وین پادشاهی های پیروز بر فرانسه ناپلونی را گرد آورد (امپراطوریهای روس و اتریش و مجارستان و پادشاهی پروس)

۲ - دانیل سرن این مطلب را بازگو کرده. دانیل سرن نام مستعار ماری دو فلاوینی است که زنی آزاده و متفکر بود و در عصر خود جنجال آفرین. او که شوهر خود را رها کرد با فرانتر لیست پیانیست زندگی کرد و چند فرزند خارج از ازدواج به دنیا آورد. Daniel Stern, Histoire de la révolution de 1848, Balland, Paris, 1985, p. 289-290.

۳ - کارل مارکس، انقلاب و ضد انقلاب در اروپا، منتخب آثار، Révolution et contre-révolution en Europe, Œuvres politiques, La Pléiade, Paris, p. 55

۴ - همانجا

۵ - Alain Corbin, Jean-Marie Mayeur (dir.), La Bataille, Publications de la Sorbonne, Paris, 1997.

٦- همانجا صفحه ١٠٦

٧- همانجا